



نگاهی تحلیلی به تفسیر مستحسن و نکاتی درباره ذوالقرنین

کتاب ذوالقرنین نوشته عبدالله مستحسن (نشر سبط النبی) نگاهی متفاوت به این شخصیت قرآنی دارد و با دلایل قرآنی و روایی و... ثابت می‌کند که حقیقت ذوالقرنین مهدی موعود است.

کتاب ذوالقرنین نوشته عبدالله مستحسن (نشر سبط النبی) نگاهی متفاوت به این شخصیت قرآنی دارد و با دلایل قرآنی و روایی و... ثابت می‌کند که حقیقت ذوالقرنین مهدی موعود است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه _ رضا کریمی*: ذوالقرنین کیست؟ مجمع البحرين کجاست؟ غار اصحاب کهف در کجا قرار دارد؟ باغ آدم و حوا کجاست؟ این پرسش‌ها در دروان جدید که رویکردی پوزیتیویستی و ماتریالیستی قوت گرفته با چالش بیشتری روبرو هستند.

حقیقت این است که تاریخ در قرآن کاملاً واقع نگارانه نیست. واقعیت با حقیقت تفاوت دارد. واقعیت سطح نازل و روزمره عالم خارج است که مدام در حال تغییر است و ماهیتی فانی و متغیر دارد. اما حقیقت را هر کس نمی‌بیند. در همین راستا، جدال بین کلام و تاریخ اکنون میان سنتی‌ها و روشنفکران برقرار است. تقابل واقعیت / حقیقت تقابل تاریخ ظاهری / تاریخ باطنی [۱] است. ویژگی تاریخ باطنی این است که: ۱. به چشم پاهربینان مخفی می‌ماند ۲. قابلیت تکرار و جریان در زمان دارد ۳. توحیدی و معنوی است و امور را به خدا ربط می‌دهد.

نباید قرآن به سطح تاریخ تنزل داد و نیز نباید تاریخ را نادیده انگاشت. تاریخ نازله جریان اصلی هستی است و باطن گرایی صرف نیز مانند هانری کربن پذیرفته نیست.

کتاب ذوالقرنین نوشته عبدالله مستحسن (نشر سبط النبی) نگاهی متفاوت به این شخصیت قرآنی دارد و با دلایل قرآنی و روایی و... [۲] ثابت می‌کند که حقیقت ذوالقرنین مهدی موعود است. در ادامه این تحلیل، علی اکبر رائفی پور با سخنرانی خود درباره حقیقت ذوالقرنین [۳] و سخنرانی‌ها و تبلیغات بعدی موجب شد محتوای این کتاب با اصلاحات و نکات تکمیلی طنین بیشتری پیدا کند.

ما نباید دقت‌ها و هوشمندی‌های تفسیر مستحسن و رائفی پور را نادیده بگیریم [۴] و در عین حال از نقد سستی‌های کلام آنها غافل شویم. غیرآکادمیک بودن و شفاهی بودن این تحلیل‌ها نباید موجب بی‌اعتنایی و تحقیرشان شود. بلکه با طنین دادن به این مباحث در عین نقد آنها باید به معارف بالاتری دست یابیم.

مستحسن معتقد است: تکلیف ما کشف مسائل تاریخی نیست (ص ۱۴) و انتقاد می‌کند که چرا مفسرین کمتر به منظور هدایتی این داستان توجه کرده اند (ص ۱۵) و چرا خود را در محدوده شأن نزول محدود می‌کنند؟ (ص ۱۶)

مستحسن نوعی تفسیر باطنی و غیرتاریخی [۵] را در پیش می‌گیرد که به تشنگان حقیقت نشان داده می‌شود: تا سائل ذوالقرنین باشید از ذکر او هم خبری نخواهد بود: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (ص ۵۸). خدایا ما می‌دانیم که رسالت تو معرفی شخصیت‌های تاریخی نیست بلکه از بیان هر مطلب هدفی هدایتی داری (ص ۵۳). او در این زمینه از روایات هم به صورت قابل توجهی کمک گرفته است. از نظر او حقیقت ذوالقرنین با خضر قابل مقایسه است و دردعای ام داود در کنار هم آمده اند (ص ۳۸) [۶]. از نمونه تأویلات او این است که: ذوالقرنین خود خورشید است و خدا به آن مردم غیر از آن خورشید ملجأ و پناه دیگری نداده: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا (ص ۶۱).

به طور خلاصه می‌توان گفت: هم روایات (تفسیر ذوالقرنین به امام علی (ع) و تفسیر ردم به تقیه) و هم شواهد قرآنی (مثل کلمه قرن، تمکن، کل شیء سبیا، سیر در شرق و غرب، باقی ماندن سد تا وعده الهی) نشان می‌دهد ذوالقرنین فقط یک اسم نیست بلکه یک صفت است. یک مصداق آن کوروش و hellip& است ولی مصداق اصلی آن امام زمان است.

تمکن

ذوالقرنین که بود؟ صاحب تمکن فی الارض بود. در قرآن از میان موحدین یوسف هم تمکن فی الارض داشت: مَكَّنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ (یوسف ۵۶و۲۱). در تاریخ تمکن برای مشرکین هم اتفاق افتاده بلکه این ویژگی بنی ادم است و لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ (اعراف ۱۰).

ولی تمکن مؤمنین از جنس دیگری است. آنها وقتی به مقام استخلاف می رسند در دین تمکن پیدا می کند و عبادت بدون شرک انجام می شود: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور ۵۵). تمکن ویژگی وارثین زمین است و تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ تُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ; (قصص ۶۵). اما تمکن ذوالقرنین کلی و همه گیر است: إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (کهف ۸۴) طوری که او را از مال غیر بی نیاز کرد: قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ (کهف / ۹۵); اما این تمکن چه ویژگی هایی دارد؟

قرن

قرن را به شاخ و جای زخم و hellip; تفسیر کرده اند اما آیا نباید با تفسیر قرآن به قرآن، اصل ترین معنای آن را بیابیم؟! قرن در قرآن به معنی نسل و امت است مانند آیه ثُمَّ أُنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (مؤمنون / ۳۱). پس ذوالقرنین پیوند دهنده دو امت است. این وصف مصادیق زیادی دارد و برای جهانگشایان که صاحب امم مختلف شدند قابل توصیف است ولی برای امام زمان کاملاً تطبیق است او هم در دو دوران زیست و هم فرزند شرق و غرب است و روایت غلام رومی رمزی است که می تواند اشاره به مادر رومی آن حضرت باشد. در یک نقل نفخ به قرن (شاخ) معنا شده است. ذوالقرنین یک بار دستور به نفخ می دهد. شاید این نفخ برای قرن دوم بار دوم هم رخ دهد.

با این وصف، ذوالقرنین مؤمن متمکن دوامتی است. این سه ویژگی در حالت نهایی جز بر امام قابل تطبیق نیست و باقی مصادیق نهایتاً درجاتی ضعیف از این مقام هستند. از این تعبیر در روایات که آمده «وَفِيكُمْ مِثْلُهُ» (بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۸) می توان فهمید ذوالقرنین یک مصداق ندارد. اما مسئله این است که کدام مصداق اتم و اکمل است؟

ردم، سد، سدید، صدقین

مستحسن به خوبی بین ردم و سد فرق می گذارد: بر اساس قرآن و حدیث، ردم از سد قوی تر و محکم تر است و در صحیفه سجادیه در استعاذه از وسوسه های شیطان آمده است (ص ۱۲). در دعای ۱۷ صحیفه سجادیه ردم معنایی معنوی دارد: اللَّهُمَّ احْسَأْهُ عَنَّا يَعْبَادَكَ، وَ اكْنِثْهُ يَدْعُونَنَا فِي مَحَبَّتِكَ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ، وَ رَدْمًا مُصْمِتًا لَا يَفْتُقُّهُ. اگر ردم معنایی بالاتر از سد و در حکم تقیه باشد آن وقت حدید و قطر هم باید معنایی فراتر از فلزات ظاهری داشته باشند.

مستحسن به خوبی دقت کرده که سد یا ردم در بین الصدقین ساخته شد نه بین السدیدین (ص ۳۲) ولی در ادامه دقیق سخن نمی گوید: یک معنی صدقین کنایه از قرآن و عترت است که هر دو از کافرین رویگرداند (ص ۷۹) و تصور می کند که: ساوکی rlm& بَيْنَ الصَّدِّقِينَ یعنی قسط و عدالت را در جامعه حاکم می کند (ص ۶۳). در حالی که اصولاً صدف در قرآن نشانه اعراض و رویگرانی از حق است نه رویگردانی از کفر. پس تساوی بین الصدقین می تواند به معنی رفع اختلاف و رویگردانی مؤمنین از هم باشد.

مستحسن با تفسیر قرآن به قرآن می گوید: بین السدیدین کنایه از سرزمین جور و ظلم است: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ قَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ (یس / ۹۸) که چشم بصیرت مردم بسته شده (ص ۸۰). رائفی پور هم در تکمیل این تحلیل می گوید: مردم داخل بین السدیدین کافرن و خارج از بین السدیدین صالح. یعنی بر اساس آیه ۹ سوره یس منظور از سدیدین می تواند سد پشت رو و پشت سر باشد. اگر درخواست سدسازی را از طرق قوم ماورا السدیدین بدانیم منظور از سدیدین حجاب معرفتی دشمنان بوده که آنها را احاطه کرده است هرچند ظاهراً حال قوم خارج از سدیدین هم از نظر فقه و معرفت عالی نیست. آنها گرچه درحداقل معرفت بودند و ذوالقرنین را می شناختند ولی اولاً در طلب سد آمدند و ذوالقرنین به آنها ردم پیشنهاد داد و ثانیاً پیشنهاد خراج دادند ولی ذوالقرنین اعلام بی نیازی کرد و گفت به خودتان نیاز دارم نه مالتان. اگر این آیه را با بینش امامت و مهدویت بفهمیم این جمله زمینه سازی ظهور را بهتر معنا می کند. امام به یار نیاز دارد نه امکانات یارانش.

این روایت که منظور از ردم را تقیه می داند (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۳) نشان می دهد که حقیقت ردم انسانی است تا مادی. همچنین این روایت که دکّ ردم را برداشتن تقیه در هنگام ظهور قائم می داند (عَنْ الْمُفَضَّلِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ (عَنْ قَوْلِهِ فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ ذَكَاءَ قَالَ رَفَعَ التَّقِيَّةَ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَيَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۳) هم رابطه ای بین قیام قائم و ذوالقرنین برقرار می کند.

آهن و مس

آنچه واضح است این است که ذوالقرنین از آهن و مس یعنی قدرت حضرات داود و سلیمان و قدرتهای دیگر برخوردار است (ص ۷۷). این مقایسه جایگاه ذوالقرنین را روشن می کند. همچنان که سلیمان گفت: «هذا من فضل ربی»، ولی ذوالقرنین گفت: «هذا من رحمه ربی» و رحمت وسیع تر است (ص ۷۷).

اما آهن چیست و مس کدام است؟

۱. آهن: مستحسن آهن را کنایه از کتاب خدا می داند: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (حدید ۲۵) او استدلال می کند آهن نازل شدنی نیست. البته هر چه در زمین است قبلاً نازل شده است. (ص ۷۰) در واقع می خواهد نتیجه بگیرد که آهن کتاب خداست که نازل شدنی است، ولی این استدلال محکم نیست چون اولاً آهن از کتاب مستقل ذکر شده است و ثانیاً نص آیه گویاست که آهن مظهر شدت است. آهن منظور مؤمنینی همچون کوه اند که تندبادها آن ها را تکان نمی دهد. این جمله که: زبرالحدید مؤمنینی است که هرکدام علمی از قرآن دارند (ص ۷۲) تا آنجا که زبر را مؤمنین تفسیر کرده درست است ولی وجه توصیف آنها شدت آنهاست نه ابتدائاً علم آنها.

۲. مس: مستحسن می نویسد «تشبیه امامت به مس کنایه از هادی بودن امام است» (ص ۷۳) و اسلنا له عین القطر یعنی جاری بودن نظارت امامتی سلیمان (ص ۷۶). البته دلیل این تفسیر مشخص نیست شاید دلیل این باشد که: ذوالقرنین نمی گوید برای من مس بیاورید همچنانکه فرمود اتونی زبرالحدید (ص ۷۴). به نظر می رسد فعل «اسلنا» نشان می دهد که مس برخلاف آهن قابلیت جریان یافتن و سیل شدن را دارد. آهن محکم و سخت است و مس منعطف و اهل مدارا. ردم برخلاف سد باید با نوعی مدارا مقابل دشمنان قرار بگیرد و همانطور که در ماهیت تقیه می توانیم ببینیم همیشه شدت و سختی به تنهایی پاسخگوی حملات دشمن نیست. بر اساس این معنا شاید به سادگی نتوان گفت که: آهن و مس همان حدیث ثقلین است که مردم اگر آن را جمع کنند ردم نفوذناپذیری ایجاد خواهد شد (ص ۷۸).

به طور کلی تمکن ذوالقرنین بدون اسباب نیست و نیاز به کمک و قدرت دیگران دارد فَأَعْيُونِي يَقُوِّ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا (کهف ۹۶). اسباب مورد نیاز ذوالقرنین نیروی انسانی است و حقیقت آهن و مس هم انسانی است که قلبش کزبرالحدید و مانند مس صبور و منعطف است. آهن مال داود بود و مس از آن سلیمان. (همانطور که کوه همراه داود شد و باد همراه سلیمان) اینک هر دوی شدت و نرمی در ذوالقرنین جمع آمده است.

کوروش

مستحسن می گوید: ما از آقای ابوالکلام آزاد توقعی نداریم که چرا از ذوالقرنین به کوروش رسیده اند اما از صاحب المیزان تعجب می کنیم که این حدیث را نقل می کنند که ذوالقرنین نه پادشاه بود نه پیامبر ولی در دنبال اقوال کسانی هستند که او را در میان شاهان جست و جو کردند. (ص ۳۶). البته مخالفین این نقد می گویند: حدیث می گوید ذوالقرنین ملک نبود نه اینکه بگوید: ملک نبود.

مزیت تحلیل رائفی پور این است که کوروش بودن ذوالقرنین را رد نمی کند و حقیقت نهایی و مصداق عالی آن را بالاتر می داند، ولی مستحسن بر نظریه ابوالکلام آزاد نقد وارد می کند که عدالت خدایی ذوالقرنین با مشخصات کوروش و ظلم مأمورین او مطابقت ندارد. و نیز اینکه اگر کوروش قدرت داشت باید مشابه سد ذوالقرنین در فارس هم آثاری به جا می ماند. پنجم ذوالقرنین نسبت به دنیا بی اعتنا بود ولی کوروش اهل خراج گرفتن بود (ص ۳۸). رائفی پور می گوید از کوروش تمجید می کند و نیز می گوید آثاری از سد برجا مانده است. همچنین تصریح می کند: مورخان یونانی و عهد عتیق می گویند کوروش خراج نگرفت.

یاجوج و ماجوج

مستحسن با تفسیر لغوی و ادبی نتیجه می‌گیرد که یاجوج و ماجوج اسم نیست صفت دشمنان آتش افروز و آلت فعل آنهاست. (ص ۸۲) و اقوامی مانند جوج و ماجوج و یا منچوک و منگوک که مدتی ترکنازی کردند نمی‌توانند مصداقی از یاجوج و ماجوج باشند که خطر آنها تا مدتهای طولانی پابرجاست (ص ۴۰). بر اساس تحلیل رائفی پور یاجوج و ماجوج در آخرالزمان صاحب فتوحاتی می‌شوند و سخن عجیب او این است که یاجوج و ماجوج چینی‌ها هستند که یک چهارم دنیا (مانند ریگ‌های بیابان) و یهودیان به سمت آنها می‌روند. این مصداق یابی نوعی گمانه زنی و تخمین قابل نقد است که بحث را از مسیر اصلی اش منحرف می‌کند. در حالی که ردم برای مقابله با فساد یاجوج و ماجوج است و اگر چینی‌ها را مصداق آن بدانیم ولی غربی‌ها را رها کنیم معلوم نیست چه بر سر معادله نبرد آخرالزمانی می‌آید؟! علاوه بر این روایاتی هست که صریحاً بین این یاجوج و ماجوج با چینی‌ها تمایز قائل می‌شود [۷].

مستحسن می‌گوید: چرا بیان داستان موکول به آینده می‌شود: سألوا؟ (ص ۱۸) بعید است ذوالقرنین وعده (بسر) بدهد و عملی نکند پس لزوماً ذوالقرنین زنده است (ص ۵۷). البته دقت رائفی پور بهتر است که بین سین تسوئیف و سوف تفاوت قائل می‌شود چون یکی به آینده نزدیک و دیگری آینده دور اشاره دارد و ذوالقرنین سوف را برای مجازات ظالمین در نظر می‌گیرد؛ مجازاتی که هنوز نهایی نشده است.

گاهی بین جملات کتاب انسجام وجود ندارد مثلاً در یک جا گفته می‌شود: «همه ضماائر مفرد بوده و ذوالقرنین لشکر و جنود نداشته» (ص ۲۱) ولی در جایی دیگر: «ضمیر در گفتار ذوالقرنین (وسنقول له من امرنا یسرا) جمع است نه مفرد» (ص ۲۶). رائفی پور هم از این ضمیر مفرد نتیجه می‌گیرد که: «ذوالقرنین سردار تنهاست». در حالی که بر اساس همین آیات و تحلیل این دو از این آیات، اولاً او نماینده‌ای از انبیا و اولیا است (و از «امرنا [۸]» سخن به میان می‌آورد) و ثانیاً او در تنهایی اقدام نمی‌کند بلکه گروهی از مردم را با خود همراه می‌کند. علت اینکه او نسبت به پول مردم بی‌اعتنائی می‌کند [۹] تکیه کردن به خود وجود مردم است. اینجاست که مستحسن می‌گوید: اتونی غیر از معنی برای من بیاورید است. خودتان هم بیایید هم معنی می‌دهد (ص ۴۹) و مصالح ردم خود مؤمنین اند: کانهم بنیان مرصوص (ص ۶۲).

البته سخنان رائفی پور گاهی مبهم است: مثلاً می‌گوید: «قوم (که لایکادون) نمی‌خواستند حرف کسی را گوش بدهند نه اینکه زبان بلد نبودند» اما به نظر می‌رسد سخن مستحسن با اوصاف انسان‌های مضطر در انتظار موعود دقیق‌تر است که: «مردم (ماورا سدین) خود را از سازندگان سد کنار کشیدند و گوش خود را به تمام مکاتب و مرام‌ها بسته‌اند و جز زبان و مرام ذوالقرنین سخن دیگری برای شأن قابل قبول نیست: قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (ص ۶۱)». چرا که اصولاً منتظر واقعی بر اساس آیه والعاقبه للمتقين دیگر به هیچ حزب و مکتبی امید و باور ندارد.

پرونده سخن درباره ذوالقرنین هنوز باز است. اگر بخواهیم این قصه را تاریخی و نهایتاً با نگاه درس عبرت تفسیر کنیم بسیاری از جملات این قصه مبهم و ناگشوده باقی می‌مانند. قرآن کتابی است برای همه زمان‌ها، پس نباید از دریچه تنگ و نگاهی سطحی به آن بنگریم.

*: مدرس دانشگاه رازی کرمانشاه
پی نوشت:

[۱] اصطلاح تاریخ باطنی را شهید سیدمرتضی آوینی در مقابل نگرش مادی گرایانه غرب مدرن به تاریخ به کار برد.

[۲] او در پایان به حروف ابجد هم استناد می‌کند: عدد ذوالقرنین به ابجد ۱۱۴۷ است که با عدد الحجه بن الحسن القائم المهدي صاحب الزمان برابر است. (ص ۸۵)

[۳] <https://masaf.ir/RaefipourSpeech/post/19342>

[۴] البته برخی نکات مطرح شده به دلیل ابهام و عدم استدلال یا به دلیل عدم نتیجه‌گیری واضح از آن را باید وانهاد: عین هم چشم است و هم چشمه و معنی دیگر آیه نظارت داشتن است مانند آیه واصنع الفلك باعیننا… (هود ۳۷)

عین حمئه را عین حامیه قرائت کرده‌اند را بتوان از آن معنی دریا را فهمید. (ص ۲۴)

در بین السدین مردم اصل هستند و شمس بماهو شمس کاملاً غایب است. (ص ۲۸)

تنها جایی که اول از مغرب سخن می گوید بعد به مشرق اشاره دارد همین داستان است. (ص ۲۵)

[۵] او می گوید: آیا تلفظ ذالقرنین و ذی القرنین توسط معصومین نمی تواند به این معنا باشد که قرآن و عترت هر دو قصد داشتند قرآن را متفاوت از ذوالقرنین احتمالی تاریخ نشان دهند؟ (ص ۳۹)

[۶] در دیگر ادعیه هم آمده است که: یا من نصر ذالقرنین علی الملوک الجابره (ص ۳۹)

[۷] الصادق (الدُّبِّيَّ سبعة أَقَالِيمَ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ الرُّومُ وَ الصِّينُ وَ الزَّنْجُ وَ قَوْمُ مُوسَى وَ أَقَالِيمُ بَابِلَ. امام صادق (عليه السلام): دنیا هفت اقلیم است؛ یاجوج و ماجوج، روم، چین، زنج، قوم موسی (عليه السلام) و اقلیم بابل (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۱۸)

[۸] رائفی پور به خوبی می گوید: امر از کلیدواژه های تشیع است.

[۹] ذوالقرنین برای اولین بار پول را از معادلات کاری حذف کرد. (ص ۴۱)